

## رد نظریات عباس دلجو در باره هویت هزاره ها

عباس دلجو درباره منشأ نژادی، قدامت تاریخی و وجه تسمیه آزره ها منتشره در سایت های تورکتباران مینویسد:

"هیوان تسنگ راهب و زایر چینی در عصر شاهان زاولی در برگشت از هندوستان در ماه جون سال 644 میلادی در باره زاولیان چنین می گوید: "تمام مردم زاول معبد سوناگر را پرستش می کنند و هر سال اشراف و شهزادگان در جشن آن، طلا، نقره، اسب، گوسفند و اجناس گرانبها به پای آن نثار می نمایند و احدی جرأت تصاحب آنها را ندارد او، حدود زاول را 2500 لی، یعنی معادل 700 میل می نویسد:"

این به اصطلاح شاهان زاولی کیانند کدام تشریحی نمیکنند، درست این شاهان زاولی را در زمانی تاریخ گذاری میکند که کابل شاهان درپشاور، کابل، کاپیسا و بامیان حکومت داشتند. نمیتواند دوسلسله در عین مکان و زمان وجود داشته اگر یکی درست باشد دیگری درست نیست

من هر قدری کوشش کردم سلسله به اصطلاح زاولی را در منابع غربی و شرقی بیابم که نیافتم ناچار به نوشته های ایرانی و محلی اکتفا کردم که بطور مثال قرار ذیل است:

در سایت زابلستان چنین نوشته اند:

"پادشاه زابل دانسته و نوشته است: «جمشید نام او جم بود، ... فرزندش ثور بود از پری چهره دختر زابل شاه». " [۱۴]

«زابلستان نام ولایت آباء و اجداد رستم است و آنرا زاولستان نیز گویند. غزنین و آن

ناحیت ها که بدو پیوسته است همه را به زابلستان بازخوانند.» [۶]

زابلستان همان زابل است که عجمان آن را زابلستان گویند و آن ناحیت بزرگی است در

جنوب بلخ و طخارستان. مرکز این ناحیه شهر بزرگ و تاریخی غزنه است. زابلستان

منسوب به زابل جد رستم بن دستان است و «ست در مجمل التواریخ و القصص چاپ

ملك الشعراء بهار، جمشید را داماد ان» که به نام زابل اضافه شده «سامی» بجای حرف

نسبت نزد پارسیان بکار میرود..» [۷]

" آنگونه که از منابع فهمیده میشود، جبال زابلستان بمدت بیش از چهار هزار سال مرکز کنترل و دژ مستحکم نظامی کشور آریانا بوده، و به عنوان محور افسانه، اسطوره و تاریخ، و به عنوان زادگاه و پرورشگاه زبان دری، مطرح است. دین پارسی و زبان پارسی از سرزمین زابلستان به سرزمینهای شمال و جنوب و غرب گسترش یافته است. کشور آریانا (بمرکزیت بلخ و بامیان) در شبه قاره هند و خاور میانه، پیشکسوت و بنیان گذار مدنیت، دین، سلطنت، علم و فرهنگ، ادبیات و زبان، خط و کتابت، تاریخ، اسطوره و افسانه، فلسفه و عرفان، هیئت و نجوم بوده است. ستون فقرات فرهنگ و تاریخ، افسانه و داستان و ادب پارسی و بنیاد شاهنامه

ها در حوزه بلخ و زابلستان پی ریزی شده و رشد یافته است. اگر افسانه ها، داستان ها، رخدادها و شخصیت های اسطوره ای و تاریخی این حوزه را از تاریخ برداریم ستون فقرات تاریخ آریانا و زبان پارسی در هم شکسته و فرو می ریزد. اگر بزرگان زبان پارسی حوزه بلخ و زابلستان را از تاریخ برداریم زبان پارسی بی

"

تاریخ می شود.

معلوم شد که تاریخ سازی عباس دلجو از سلسله خیالی "آریایی"، اقتباس شده است و آنرا برای تورکتباران تغییر داده است.

این شاهان زاوی کیانند؟ موسس آن که بود؟ تا چه وقت حکومت کردند؟ تاریخ نباید بدون کرونولوژی باشد، مهمتر از همه این سلسله ها در عین زمان و مکان نمی تواند وجود داشته باشند.

شاهان به اصطلاح زاوی طبق خیالپردازان از یما پادشاه شروع الا آمدن عرب ها دوام داشته است.

سلسله های بنام پیشدادیان کیانیان و غیره که در هیچ یک منابع غربی یافت نمیشود سر هم بندی کرده اند، این سلسله ها کدام تاریخی ندارد که مثلا فلان پادشاه از فلان سنه الا فلان سنه زندگی میکردند، در حالیکه تاریخ افغانستان لا اقل از اسکندر به بعد در تمام منابع غربی و شرقی درج و معلوم است.

جعل کاران کوشش میکنند تاریخ را بصورت در هم و برهم و بی ترتیب بنویسد تا خواننده را سردرگم کرده باشند.

بعد از اسکندر باز ماندگانش بنام سلوکی ها، یونان باختری ها در افغانستان حکومت کردند تا اینکه کوشانی ها آنها را برانداخته و باز ماندگان کوشانی بنام کیداری ها به حکومت خویش ادامه دادند، تا اینکه هفتالی ها آمده آنها را برانداختند.

رستم پهلوان در جمله سلسله افسانه زابلستان حالا تورکتبار شده و به ملیت هزاره ارتباط داده و به زایر چینی وصل شده است، چنین سر هم بندی ها در نوشته های نژاد خواهان کم نیست، که میخواهند به هزاره ها هویت جعلی درست کرده باشند، از کوشانی و باز ماندگان کوشان فقط با یک اشاره بگذرد تا هویت تورکتباری تثبیت شده و انتقادی نباشد که گویا چرا از کوشانی ها یاد نکرده است.

به آقای دلجو باید گفت این نوع هویت سازی جعلی فایده ندارد، چون آثار کوشانی ها به اندازه زیاد و ثبت تاریخ است، که پوشانیدن آن محال است.

ما همه مردمان افغانستان فعلی برادریم، چه پشتون، چه تاجیک، چه هزاره، اوزبیک، تورکمن و سایر اقوام افغانستان، همه هویت یک ملت را باید داشته باشیم.

ساختن هویت جعلی عوض آنکه پیوند ها را نزدیک کند از هم می سگالاند، چون تاریخ افسانه راجهانیان قبول ندارد، و قوم موصوف به بی هویتی کشانیده شده، در تضاد با تحقیقات تاریخی جهان قرار میگیرد، هویت اصلی گم شده و یا در پرده ابهام قرار میگیرد.

جالب اینجاست که رستم قهرمان شهنامه که دایم بر ضد تورانیان ( هفتالی ها) جنگ داشته حالا این رستم هفتالی شده و از طریق هفتالی ها به هزاره ها نسبت داده میشود، پس باید جنگ رستم پسر زال با شاهان ساسانی ( فارس ها) باشد نه آنطوریکه در شاهنامه ذکر شده است. افسانه جای تاریخ حقیقی را میگیرد و خاک بر آثار کوشانی - کیداری - کابل شاهان ریخته میشود، برای افسانه نویسان ما آثار آرخیولوژی معنی ندارد، افسانه حقیقت میشود چون مطابق به آرزوهای شان قرار میگیرد و یا قرار داده میشود، افسانه منبع اصلی و اولی قرار میگیرد، نه آثار آرخیولوژی، آثار آرخیولوژی بمانند توتنه سنگ های بیمعنی دیده میشود.

هفتالی ها که حدود 500 سال بعد از کوشانی ها به افغانستان آمدند، به مانند کوشانی ها مهاجرت نکرده بلکه هجوم آورده اند، حرکت کوشانی کاملاً مختلف با حرکت هفتالی ها است. ندانستن چنین حقیقت باعث آن شده که هزاره ها را بازماندگان چنگیز بدانند. چرا لشکر کشی ها فقط نسل هزاره را بوجود آورده و دیگر نسلی را تکثیر نکرده است. بازماندگان اسکندر ( یونانی ها) کجاست؟، بازماندگان آتیل در اروپا در کجاست؟ بازماندگان... در کجاست؟

چون آثار آرخیلوجی از هفتالی ها در افغانستان نخواستند از اوزبیکستان قرض کرده و در نوشته خود اضافه کرده است.

آثار آرخیلوژی کوشانی ها در سراسر افغانستان پراکنده است، علت آنست که قومی بنام کوشان در این منطقه بود و باش داشته و هر جا آثاری از خود برجا گذاشته اند در حالیکه عساکر هفتالی که جنگ جویان بودند نمیتوانستند جمعیت مردمی را تشکیل دهند، از اینرو به مانند عساکر اسکندر به مرور زمان در جامعه منحل شدند، بغیر از سکه های شان چیزی دیگری باقی نمانده است.

اینکه چینی ها یوشی و بعداً کوشانی ها را مردمان اندو اروپایی خواندند منظور زبان دری شان بود، این خود نشان میدهد که یوشی ( کوشان) زمانیکه در تریم باسین چین زندگی میکردند دارای زبان دری بودند، اگر بزبان غیر از زبان اندو اروپایی صحبت داشتند چینی ها هرگز در جمله مردمان اندو اروپایی حساب نمیکردند، چنانکه هون ها را در جمله مردمان اندو اروپایی نشناخته اند

منظور از مردمان هندو اروپایی داشتن زبان دری کوشانی ها ست نه نژاد شان، در قدیم مسئله نژادی مطرح نبود.

ترجمه متن انگلیسی در باره زبان کوشانی ها در منطقه بود باش کوشانی ها چنین است: "زبانهای اندو - اروپایی تخاری هم در همان منطقه جغرافیایی تصدیق شده است، اگرچه اولین اپیگرافی Epigraphi ( کتیبه شناسی) مدرک شناخته شده به قرن ششم ع دانسته شده، درجه درجه تمایز ما بین تخاری ای A و تخاری بی B و غیبت زبان تخاری آنسوی منطقه باقی مانده، گرایش دارد که نشان بدهد یک زبان مشترک تخاری در همان منطقه بود و باش یوشی در طی نیمه دوم هزاره اول ق.م وجود داشته است"

طبق حساب سلسله هان Han، یوشی در طی زمان اول امپراطور چینی، قین Qin بزرگ، شکوفا شد اما مرتباً با قبیله سیونگنو Xiongnu به شمال شرق در تضاد قرار داشت. قبیله سیونگنو همان هون های سفید که بعداً به هفتالی ها مشهور شد میباشند، معلوم میشود یوشی و سیونگنو یک قوم نبودند اختلاف زبانی داشتند، بلاخره باشکست از هون ها مجبور به مهاجرت به باختر شدند.

حال که زبان هزاره ها دری است و آقای عباس دلجو ادعا دارد که هزاره تورک بودند باید این را معلوم کند که چه زمانی زبان تورکی خود را از دست دادند و چرا؟ نسبت دادن کوشانی ها با اسکوتی ها و یا سکا ها را بسیاری دانشمندان تأیید کرده اند که در آسیای مرکزی میزیستند که به زبان دری صحبت میکردند.

The Sakas or Sacae were a population of ancient Iranian[1] nomadic tribes in Central Asia who spoke an Eastern Iranian language

کتیبه کنشکاه که مربوط به کوشانی ها است بزمان دری به خط یونانی نوشته شده است، یعنی زبان کنشکاه و مردمش دری بود، کنشکاه مجبور نبود زبان به اصطلاح قوم تورک خود را کنار گذاشته به دری بنویسد حال هزاره ها زبان تورکی بلد نیستند، و اگر تورکی را فراموش و دری یاد گرفته اند، در این صورت بعد از هخامنشی ها و سلوکی ها زبان دری

انتشار بیشتری نسبت به زبان تورکی داشته است ، چون جمعیتی زبان تورکی را از دست داده اند، و این شکستی بزبان تورکی است، اما دانشمندان برعکس آنرا تائید میکنند، چنانچه در نقشه ذیل دیده میشود.



در نقشه فوق اسکوتی ها و یاسکاها را جدا از قبایل تورک نشان میدهد

دانشمندان مینویسند آسیای مرکزی در اثر فشار تورک ها تورکی زبان شدند، حتی قونیه تورکیه که زمانی مولانا بزبان دری شنونده داشت، آنجا حالا دری زبانی نداریم با این حرف آقای عباس دلجو موافقم که هزاره ها مربوط اسکوتی ها وسکاها شمرده است این را تعداد از دانشمندان غربی هم تائید کرده است. از متن انگلیسی میخوانیم:

"از نگاه امروزی سکاها به یک شاخه شمال شرقی دیالکت زبان باختری صحبت میکردند. اساسا تنها دو زبان سکاها را میشناسیم، قدیم سکائی ( اوستائی) و جدید سکائی ( باختری)". اما آقای عباس دلجو زبان سکاها را تورکی میداند بفرماید سند بیاورد

### مینویسد

"از دودمان های حکام بعد از یفتلی ها و کوشانیها عبارت بودند از تگین شاهان ، رتبیل شاهان، کابلشاهان و غیره که همه بلا استثنا بنا بر روایت استاد حبیبی به استناد منابع عربی و دائره المعارف اسلامی همه از نسل هون های سفید و تورک بودند"

کابل شاهان که بازماندگان کوشان ودری زبان بودند، به تورک بی زبان تبدیل کرده است، استاد محترم لااقل سندی ارایه دهید که زبان کابل شاهان را تورکی نشان دهد.

اگر تورک بودند، چرا بزبان دری صحبت میکردند، بایست بزبان تورکی صحبت میکردند پیهو که نمیشود زبان خود را از دست داده باشند، اسناد موجود است که غزنوی ها از فن کتابت شان در زبان دری استفاده کرده اند، کدام سندی نیست که بزبان تورکی صحبت داشته باشند، اگر است بفرمایید ارائه دهید، هفتالی ها به احتمال زیاد تورک بودند اما کوشانی تورک نبودند.

تاریخ آن طوریکه بود باید بیان شود نه آنطوریکه ذوق ما میخواهد، هر کی خوش ما آمد تعریف و آنکه خوش ما نیامد توبیخ کنیم، چنانچه پروفیسور عنایت الله شهرانی درباره سلطان محمود در سایت ففتا نوشته دارد.

"این شهریار بزرگ وطن یا محمود کبیر از آوان بدست گرفتن قدرت حکومت تا دم واپسین حیاتش با سرعت زیاد به معمول ساختن زبان فارسی و انکشاف آن کوشید. از شرح و بسط درینباره جلوگیری مینمائیم، تنها مختصراً به عرض میرسانیم که چهارصد شاعر را به زبان فارسی مستمری داد و در حالات خاص هرکدام را زربخشی ها کرد که در تواریخ از آن سخاوت هایش مکرراً حکایت شده است".

از مکررات تاریخ بگذریم از زبان خود فردوسی بشنویم که در هجو سلطان محمود چه فرموده است:

ایا شاه محمود کشور گشای زکس گرنترسی بترس از خدای  
 گرایدونه شاهی بگیتی تراست نگوئیکه این خیره گفتن چراست  
 ندیدی تو این خاطر تیز من نیندیشی از تیخ خونریز من  
 که بد دین و بد کیش خوانی مرا منم شیر نر میش خوانی مرا

قرار نوشته فردوسی سلطان محمود میخواست فردوسی را در زیر پای فیل بکشد

مراسم دادی که در پای پیل تنت را بسایم چو دریای نیل

این توصیف آقای عنایت الله شهرانی و آن توصیف فردوسی در باره سلطان محمود با هم جور نمی آید.

بعید بنظر میرسد کابل شاهان بازماندگان هفتالی ها باشند، چون هفتالی ها روش خوبی با بودایی ها نداشتند، برعکس ترویج کننده بودیزم و هندوئیزم کوشانی ها بودند

در تاریخ هفتالی ما میخوانیم:

در قرن پنجم ، سلسله گوپتا در حوضه گنگا ه همراه با امپراتوری کوشان ، در امتداد هندوس ، حکومت میکردند. هند هفتالی هارا به اسم سانسکریتی اش ، هون ها میشناختند. هفتالی ها یا هون ها الا 470 انتظار کشیدند، درست بعد از فوت حکمران گوپتا، اسکند اگوپتا ( 455 - 470 ) ، از کابل داخل هند شده بعد از غلبه بر کوشان ، به چورچاپول در امتداد گنگا زده و هر شهر و قریه را تخریب کردند. پایتخت عالی، پتالی پوترا، نفوسش به مقدار یک قریه تنزل یافت . به تعقیب بودائی ها پرداخته و در سال هارا در دادند . تسخیر با یک وحشت شدید صورت گرفته و رژیم گوپتا کاملاً نابود شد.

"البیرونی مینویسد شاهان هندو مقیم کابل تورک بودند. گفته میشود منشاء تبتی داشته اند.

در عهد باستان مغول ها ناشناخته بودند، جای تعجب نیست که البیرونی چهره مشابه کابل شاهان را با هفتالی ها عوضی گرفته است، اما اینرا هم بیان میکند که منشا تبتی دارد، بر همه معلوم است که منشا هفتالی ها از تبت نیست.

مغولستان با آن جمعیت کم خود فتوحاتی نداشتند، و این ناشناختگی تا ظهور چنگیزخان باقی بود، قبل از چنگیز، اقوام تورک که به هون ها مشهور بودن بر سرزبان ها بود، در شاهنامه فردوسی حرفی از مغول ویا منگول نداریم، همش جنگ ایران و توران یعنی تورک ها و فارس هاست، قسمت عمده شاهنامه فردوسی قصه امرای ساسانی هاست، که دایم در زدو خود با هفتالی ها و سایر تورک ها بودند، در آن وقت از مغول خبری نبود. اما بعد از فتوحات چنگیز خان هر جا اگر تورکی هم جنگ داشت به پای مغول ختم میشد، از تیمور گورگانی گرفته تا بابر همه مغول حساب شدند.  
نظرتعدادی از محققین در باره کابل شاهان بیان میدارم:

V.A.Smith میونیسد که کابل شاهان اولی افسران کوشان بودند که کابل و گندهارا را الا آمدن صفاری ها اداره میکردند.  
H.M.Ellhot شاهان اولی کابل را به کتور ها و کتور هارا به کوشانی ها ارتباط میدهد  
Charles Fredrick Oldham هم شجره کابل شاهان را بکتور ها میرساند

کتابها Kathas یا تکخا - ناگا Takkhas-Naga گروه قبایل هم عقیده آفتابی میشناسد. اوهم چنان از اوراساها Urasas، ابیسارها Abhisaras، دراداها Daradas، گندهارا Gandahara و کامبوجها Kambojas و غیره صحبت میکند متحدین گروه های قبیلۀ تکخا ها متعلق به آفتاب پرست و ناگا Naga پرست میباشند...

انجنیر براتعلی فرهید